



بهار آزادی، بهار آزادی، بهار آزادی

گفت‌وگو با آرش گوران، رهبر ارکستر فیلارمونیک تهران

اسپانسر ما مردم هستند



سمیه قاضی‌زاده

آتهایی که با ارکستر فیلارمونیک تهران آشنا هستند، می‌دانند چه فراز و نشیب‌هایی را این ارکستر از سر گذرانده است تا آنجا که سال‌های سال، تعطیلی را تجربه کرده و مدت‌ها نامش به نام ارکسترهایی که در گذر ایام مدفون شدند، پیوست. اما در یکی، دو سال گذشته، نام این ارکستر همچون ققنوس جوانی که از خاکستر برآمده، بار دیگر شنیده شد؛ آن‌هم بسیار پرتوان‌تر از گذشته. کافی است فقط یک بار به تماشای کنسرتی از اجراهای ارکستر فیلارمونیک تهران نشسته باشید تا با توان مثال‌زدنی آن آشنا شوید و به آسانی به یکی از طرفداران پروپاقرص آن تبدیل شوید.
هسته این شور و اشتیاق کسی نیست جز «آرش گوران»، رهبر جوان اما باتجربه و از آن مهم‌تر باانگیزه و دانشمند این ارکستر؛ او که در مسابقات رهبری ارکستر رومانی توانست رتبه برتر را به‌عنوان بهترین رهبر ارکستر جوان جهان کسب کند. با او به بهانه اجراهای جدید ارکستر فیلارمونیک تهران به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

❧ **اولین نکته‌ای که درباره شما به چشم می‌خورد و شاید چندان خوشایندتان نباشد، این است که شما بسیار جوان هستید. درعین حال ارکستر فیلارمونیک تهران بسیار خوب و جان‌دار عمل می‌کند و فعالیت‌های گسترده و جدیدی هم در حال انجام است. اگر اشتباه نکنم، متولد سال ۶۷ هستید. چرا علاقه‌مند نیستید که به سن‌تان اشاره شود؟**

واقعا علاقه نداشتم این مسئله عنوان شود چون خیلی وقت‌ها خودم را کمتر از این سن و خیلی وقت‌ها بیشتر از این سن می‌بینم و اصولا به سن شناسنامه‌ای اعتقاد ندارم. در زندگی لحظاتی را تجربه می‌کنید که عدد و سن و تاریخ نمی‌تواند به‌درستی آنها را تعریف کند.

❧ **حدود ۲۵ساله بودید که تصمیم گرفتید ارکستر فیلارمونیک تهران را دوباره زنده کنید. چطور شد این ارکستر را برای فعالیت جدی انتخاب کردید؟**

۱۱ سال پیش اولین کنسرت‌م را با ارکستری غیر از فیلارمونیک تهران اجرا کردم. در پنج سال آثاری از بت‌هونو، شوستاکوچ، سیبلیوس، آلبینونی، سزار کوئنی و خیلی‌های دیگر را اجرا کردم. سال ۹۰ تصمیم گرفتم ارکستر فیلارمونیک تهران را تشکیل دهم و درواقع به مفهوم و معنای واقعی و حقیقی واژه فیلارمونیک تعهد داشته باشم.

❧ **انگیزه ابتدایی این جمع برای تشکیل ارکستر فیلارمونیک چه بود؟ اجرای موسیقی، در توضیحات پرشور کنسرت‌ها همیشه این را ذکر می‌کنیم که هدف تشکیل فیلارمونیک، نقب و کشف واژه عمیق آنسامبلی با گروه‌نوازی است. اصولا به استایل آهنگ‌سازها خیلی اعتقاد دارم و فکر می‌کنم پشت هر اثری حقیقی نهفته است و این حقیقت باید از سوی کسی که اجرایش می‌کند کشف و بازآفرینی شود. نوازنده و اجراکننده و رهبر، به اثری بی‌جان روی کاغذ، جان دوباره می‌بخشد و به آن حیات می‌دهد.**

❧ **چیزی که سال‌هاست در موسیقی ایران باب شده، این است که جمعی ارکستر را تشکیل می‌دهند و نامی که می‌خواهند را بر آن می‌گذارند. اما شما تصمیم گرفتید ارکستر فیلارمونیک را دوباره تأسیس کنید.**

انجمن فیلارمونیک قبلا بود اما این ارکستر که از سال ۹۰ شروع به کار کرده، با سازوکار دیگری ادامه می‌دهد و اساسا وابستگی به ارکستر فیلارمونیک قدیم ندارد. ضمن اینکه ذات و حقیقت و معنای واژه فیلارمونیک برای‌مهم بود که نشست‌گرفته از عبارت انجمن عاشقان موسیقی است؛ کسانی که به عشق موسیقی را اجرا و با عشق از موسیقی حمایت می‌کنند.

❧ **این تفاوت ارکستر سمفونیک و فیلارمونیک است؟**

دقیقا. ارکستر سمفونیک، ارکستری وابسته به نهادهای دولتی است. اما ارکسترهای فیلارمونیک معمولا خصوصی هستند، در شهرهای مختلف تشکیل می‌شوند و از سوی شهرداری‌ها و مردم حمایت می‌شوند. گرچه ارکستر فیلارمونیک تهران این شرایط را ندارد.

❧ **یعنی هیچ‌وقت پیگیر حمایت از سوی شهرداری تهران نبودید؟**

دلایل زیادی وجود دارد که نمی‌خواهم واژه حمایت پشت ارکستر فیلارمونیک تهران باشد؛ به‌ویژه وقتی درباره ارکان‌های دولتی صحبت می‌کنیم. وقتی می‌گویند حمایت، پشتش انتظارتاری هم به وجود می‌آید که با خط فکری این ارکستر همخوانی ندارد. ضمن اینکه توقعات و نیازهایی که احساس می‌کردیم، یک سری استانداردهایی بودند که از طرف شهرداری و بنیاد رودکی با مسئولان هنری می‌توانست در اختیار ارکستر قرار گیرد تا شرایط فراهم شود تا این ارکستر کمتر سختی بکشد تا به راهش ادامه دهد و برای عاشقان موسیقی، اجرا کند.

❧ **با این اوضاع، هزینه‌های ارکستر باعث می‌شود حیات آن به اسپانسرها و حامیان آن وابسته باشد. برای این معضل چه راهکاری اندیشید؟**
دراین‌باره مدیر اجرایی و مدیر داخلی بهتر می‌توانند به روشن‌شدن موضوع کمک کنند اما به‌طورکلی هزینه‌های این ارکستر از طریق کیشه تأمین می‌شود. این خیلی تعجب‌برانگیز است چون نوازنده‌هایی با این کیفیت و اجرایی متفاوت، رنج بسیار متحمل می‌شوند و وقت زیادی صرف می‌کنند تا ارکستر روی صحنه برود اما در پاسخ، بازگشت مالی قابل‌توجهی برای هیچ‌کدام از اعضا ندارد. فقط بخش کوچکی از خستگی و رنجی که برای این رپرتوار و این کنسرت تحمل کرده‌اند را جبران می‌کند. اسپانسر خصوصی هم تا‌به‌حال نداشته‌ایم چون همچنان در مقابل این حمایت توقعاتی وجود دارد که با خط

بیرونی از درون اثر است. رهبرهایی هم داریم که یک چوب دشتان می‌گیرند و جلوی ارکستر می‌ایستند و سعی می‌کنند فقط سرعت قطعه و هماهنگی نوازنده‌ها را کنترل کنند اما رهبرهایی هم هستند که سعی می‌کنند حقیقت اثر را بیرون بکشند. البته نباید به صورت نمایش آن را تعبیر کنیم. رهبری موفق است که ارتباط چشمی و حسی‌اش با نوازنده‌ها را حفظ کند و به واسطه درون اثر آن حس‌ها را به وجود بیاورد. بنابراین جدای از بحث کنترل‌کردن تمپو و ریتم و نوانس و آرتیکولاسیون یا تلفظ موسیقایی، کار رهبر روی صحنه بسیار مهم است چون چیزهای دیگری هم هست که در لحظه اتفاق می‌افتد و این همان نمود بیرونی از درونیات اثر است.

❧ **اما در ایران انگار نمی‌شود وجه نمایشی را نادیده گرفت. شما ژست‌های مخصوص به خودتان را دارید و دقیقا همراه با آرش‌هایی که عوض می‌شوند با حرکات سازهای دیگر، ژست‌هایتان هم تغییر می‌کند. کار رهبرهای دیگر را ارزش‌گذاری نمی‌کنم که بعضی بسیار پراسابقه هم هستند. اما در حرکات دست شما می‌شود اتفاق‌های جدیدتری را دید. تحت‌تأثیر رهبر خاصی هستید؟**

رهبرهای زیادی هستند که دوستان دارم اما سعی کردم نه در آهنگ‌سازی تحت‌تأثیر آهنگ‌ساز به‌خصوصی باشم و نه در رهبری تحت‌تأثیر یک رهبر مشخص. چون در چند سال اخیر احساس می‌کنم در حال ساختن جهان جدیدی به نام دی‌گرام دست رهبر هشتم مثل پوزیشن ایستادن و حرکات دست و... سعی می‌کنم با پایبندی به استانداردهایی که نوازنده‌ها می‌شناسند و باید رعایت شود، امضای خودم را داشته باشم. در حقیقت مثل یک بازیگر که ممکن است نقشی که بازی می‌کند با شخصیت خودش یکی نباشد اما آن شخصیت و پرسونا را مال خودش می‌کند و او را زندگی می‌کند، در رهبری هم چنین رابطه‌ای وجود دارد. به جنبه نمایشی فکر نمی‌کنم اگر هم چنین جنبه‌ای پیدا می‌کند، یک تعبیر بیرونی است. رهبری که خودش را متعلق به اثر بداند، خیلی درگیر ژست‌های بیرونی نمی‌شود. خودم روی صحنه آن‌قدر درون اثر فرو می‌روم که یادم نمی‌آید چه می‌کنم. فقط می‌دانم قبلا همه چیز را مرور کرده‌ام. سعی می‌کنم استانداردها را حفظ و به آن چیزی اضافه کنم. ❧ **سرنوشت ارکسترها، اعم از پاپ که بازگشت سرمایه‌شان خیلی تضمین شده‌تر است، تا ارکسترهای کلاسیک، خیلی غم‌انگیز است. معمولا عمرشان به ۱۰ سال نمی‌رسد و از هم می‌پاشند. تفکر و برنامه‌ریزی و پیش‌بینی‌تان درباره ارکستر فیلارمونیک چیست و چه راهکارهایی دارید که این ارکستر از هم نباشد؟**

این حقیقت تلخی است که متأسفانه در تاریخ موسیقی وجود داشته. اما بهتر است از ارکسترهایی که ۸۰ سال یا صد سال است قدمت دارند الگوبرداری کنیم. مثل ارکستر فیلارمونیک برلین یا وین. تنها چیزی که باعث این اتفاق می‌شود شرایط است. همیشه سعی کردم به شرایط سختی که اجازه نمی‌دهد کار کنیم، پاسخ منفی بدهیم. اما توان جسمی و فکری هر آدمی محدود است. اگر مثل الان که بعضی از شرایط برای ارکستر فیلارمونیک تهران مهیا نیست، همین‌طور ادامه پیدا کند، آدم فکر می‌کند یا کمتر کار کند یا اصلا کار نکند. ما به همراهی تمام اعضای ارکستر، این اجازه را نخواهیم داد این اکستر روزی از هم بپاشد. اما از همین الان می‌گویم اگر روزی ارکستر فیلارمونیک کمتر کنسرت داد و خسته شد، بدانید علش فقط بیرونی است. در آینده فیلارمونیک فقط می‌خواهم مخاطبانمان را به این شکلی که الان هستند و عاشقانه در کنسرت‌ها حضور پیدا می‌کنند ببینم. لحظه شگرف ارتباط با مخاطب روی صحنه وصف‌ناپذیر است. به‌ویژه که همیشه گفته‌ام حیات فیلارمونیک اول با همت اعضایش و بعد با حضور مخاطبانش در سالن کنسرت رقم می‌خورد.

❧ **خیلی از کسانی که یک بار به کنسرت این ارکستر آمده باشند، به مخاطبان آن اضافه می‌شوند. به واسطه رپرتوار و کیفیت اجرا، این اتفاق می‌افتد. اما تبلیغات‌تان آن‌قدر زیاد نیست که مخاطب متوجه شود اجرایی انجام می‌شود. دراین‌باره چه اندیشیده‌اید؟**
این هم سوآلی است که باید تیم اجرایی پاسخ دهند چون پروسه رهبری و رساندن رپرتوار به اجرا آن‌قدر سخت است که نمی‌توانم مشغول این مسائل باشم. تعداد مندلی‌های خالی در اجراها خیلی زیاد نیست و همین‌طور انرژی‌ای که از مخاطبان به‌ویژه در پایان کنسرت به ما برمی‌گردد، آن‌قدر زیاد بوده که این خلا را احساس نکرده‌ام. اما کنسرت‌هایی هم بود که کاملا صندلی‌ها پر شدند و جای خالی وجود نداشت. بعد از آسیب‌شناسی دقیق صورت گیرد تا ببینیم مشکل فقط از تبلیغات است یا عوامل دیگری هم وجود دارند.

❧ **برای نوازنده‌های کلاسیک و رهبرهای کنسرت، طبیعتا ایران بهترین کشوری نیست که می‌توانند در آن فعالیت کنند. وسوسه نشدید به خارج از کشور بروید. دوره‌هایی را بگذرانید یا گروه‌هایی را رهبری کردید؟**
پیش آمده که خارج از ایران بروم. هم در مسابقاتی شرکت کرده‌ام و هم پیشنهاداتی برای رهبری ارکستر داشته‌ام. ❧ **که در آن مسابقات برنده جوایزی هم شدید...**
بله، مسابقه بین‌المللی رهبری دریای سیاه که در آن جایزه ویژه هیئت داوران را برنده شدم. ❧ **و دیگری که جز، ۲۰ رهبر جوان برتر دنیا شدید.**

لطف دارید. بله، همین‌طور است. ترجیح می‌دهم از کلیشه فاصله بگیرم. نمی‌دانم عشقی که به مخاطبان در ایران دارم یا احساسی که بین‌مان ردوبدل می‌شود و حتی نوازندگانی که در اینجا حضور دارند باعث می‌شود فکر کنم حتی یکی، دو دوره هم نباید از ایران بروم. البته همچنان به پیشنهاداتی که دارم فکر می‌کنم؛ گرچه چون مکتوب نیستند ترجیح می‌دهم درباره‌شان صحبت نکنم. ممکن است در آینده برای چند تجربه از ایران خارج شوم و برگردم. اما مطمئنم پایگامه و سرچشمه اصلی‌ترین کارهای هنری‌ام در ایران خواهد بود.

❧ **به سفر با ارکستر فیلارمونیک تهران فکر می‌کنید؟**
حتما. چندین سال است آمادگی این سفر و شرکت در فستیوال‌های معتبر دنیا را داریم. اما به‌ویژه مشکلات مالی، مانع بزرگی است. بردن ارکستری را این تعداد نوازنده، هزینه‌های زیادی دارد. هر سال در کنسرت‌هایمان نوازنده‌های معتبری از جای‌جای دنیا به ارکستر اضافه‌شده‌اند. این به خاطر دغدغه‌های بین‌فرهنگی است که داریم. باید با موسیقی از مرزهای جغرافیایی عبور کرد.

❧ **براساس چه متر و معیاری مشخص می‌کنید که فلان نوازنده در فلان کنسرت به ارکستر پیوندد؟**
از سال ۹۰ که مایسترهای ارکستر فیلارمونیک ارمنستان اضافه شدند، این دغدغه به وجود آمد. درباره خانم اوکاوا کنسولگری سفارت ژاپن از ارکستر فیلارمونیک تهران دعوت کرد که اجرای مشترکی داشته باشند. آثار ایشان را فرستاد و من متوجه شدم نوازنده بسیار معتبری هستند. از آنجایی که در انتخاب رپرتوار و اجراکنندگان آن وسواس دارم، تمام فیلم‌ها را شنیدم که این برایشان تعجب‌برانگیز بود. بعد از آن هم خانم اوکاوا درباره این همکاری یادداشتی منتشر کردند که برایم بسیار جالب بود و این یک پرونده خیلی خوب در کارنامه هنری فیلارمونیک محسوب می‌شود. بعد از بین ۱۱،۱۰ سولیسیت که از نقاط مختلف دنیا اجراهایشان را دیدم، آقای تکاجونکوا را برای اثر ولادیمیر مارتینو که در کنسرت قبل اجرا کردم، انتخاب کردم. در کنسرت اخیر از حضور آقای فیروسیفی بهره بردیم که از نوازنده‌های توانای ایرانی است که تجربه‌های بین‌المللی زیادی داشته‌اند. همین‌طور نوازنده ایتالیایی به نام السیو پیانلی که یکی از بهترین‌ها هستند از بین چندین فیلم و چندین نوازنده انتخاب شدند.

❧ **ادامه از صفحه ۱۴**

موسیقی

ادامه از صفحه ۱۰

چرا شورشی آواز سر می‌دهد

از این گذشته، در تصویری که توکلیان از زنان کوپانی ارائه می‌دهد، کنشگری آنان به واسطه شکل عکاسی و حالت‌های کیج و گنگ به نوعی انفعال بدل می‌شود. اوج این نگرش، زن مبارزی است که گریه می‌کند؛ یک کلیشه محض. در اینجا نیز، عکس‌های توکلیان چیز عمیقا متمایزی را از این زنان، جنگ خاسگاه‌ها و پیامدهای آن نشان نمی‌دهند. ما راهی برای ورود به دنیای آنها نمی‌یابیم. درست همان‌طور که یک توریست نمی‌تواند روح یک تمدن را درک کند و به همین خاطر است که بی‌وقفه عکس می‌گیرد. او خلا ارتباطش با فضا و شگفتی ناشی از آن را با ثبت بی‌امان حضور خود در فضا جبران می‌کند. بخش دیگری از نمایشگاه به مجموعه «دفترچه خاطرات ایرانی» مربوط می‌شود که حول زندگی طبقه متوسط ایرانی می‌گردد. این مجموعه باوجود ارائه تصاویر کلیشه‌ای از محدودیت‌ها و القای همان حس نسل سوخته که توکلیان از پذیرش آن امتناع می‌کند، نسبت به سایر عکس‌ها انسجام و جذابیت بیشتری دارد؛ چون دست‌کم از تجربه به نظر رزسته عکاس سرچشمه می‌گیرد؛ اما همین حس سرد و یاس‌آلود عکس‌ها را به تناقضی در نگاه توکلیان جلب می‌کند. توکلیان معتقد است که یافتن زندگی در مکان مرگ، نخ تسبیچی است که آثار او را به هم پیوند می‌زند. درست هم می‌گوید. در عکس‌ها زنان هم «سامبورا» یا زنان مبارز کوپانی در جست‌وجوی زندگی در وضعیتی مرگبار هستند اما همین که سر دوربینش را به سمت ایران می‌چرخاند، ناگهان آن نگاه وارونه می‌شود و یافتن زندگی و امید در مرگ و ویرانی‌های خود را به جست‌ و دیدن مرگ و یاس در زندگی می‌دهد. این مسئله حاکی از آن است که از فضا نرفته‌ا رویکرد مشخصی در آثار وجود ندارد؛ بلکه او آگاهانه یا ناخودآگاه، فرمول‌های تصویری و روایتی را می‌شناسد. چگونه آدمی که در دل صحرای آفریقا، زندگی و لیخند را می‌جوید، به تهران که به مراتب شرایط و استاندارد زندگی بهتر است، به تصویر عکس مرگ (چوجه مرده)، یک روسپی پیر مردان و زنانی تنها و تک‌افتاده و چنین حس عمیقی از انسداد می‌رسد؟ مسئله چندان پیچیده نیست. فرمول، نوع تصویر- و نحوه بازنمایی ایران را به ما دیکته می‌کند. از دیگر سو، همیشینی و هم‌تازای این تصاویر با مخدوش‌کردن تضادهای طبقاتی، تبعض‌های قومیتی و نژادی، خاطرات جذاب تقلیل می‌دهد؛ اما اوج استیصال آن را می‌توان در چگونگی ارائه، اولین لحظه دیدار مایکل اسکافیلد بیمار و همسرش سارا دانست که اجرای شتاب‌زده و سرهم‌بندی‌شده کارگردان، در کنار بی‌حوصلگی بازیگران، راه هرگونه انتقال بار عاطفی و احساسی را به تماشاکر می‌بندد و صحنه‌ای که می‌توانست بدل به یکی از تأثیرگذارترین لحظه‌های سریال شود، به این شکل از دست می‌رود.

❧ **آیا باید منتظر فصل بعدی سریال باشیم؟**
وقفه طولانی ایجادشده میان پایان فصل چهارم سریال قرار از زندان و ساخت تولید فصل پنجم آن، دقت و وسواس سازندگان آن را برای طراحی و ارائه یک داستان جذاب و گیرا همبای فصل‌های قبلی به ذهن متبادر می‌کرد؛ اما ظاهرا علاقه و اصرار به تولید، بیش از تمرکز بر فیلم‌نامه برای سازندگان سریال مهم بوده است. تشنگی مخاطب برای دیدن دوباره شخصیت‌های جذاب گذشته، هیچ‌گاه نمی‌تواند جای یک داستان خوب را در سریال‌هایی از این دست بگیرد.

❧ **به گمانم مخاطب ترجیح می‌دهد، به خاطره‌بازی با شخصیت‌های محبوب سابق مشغول باشد تا اینکه بخواهد به استقبال داستانی کم‌مایه و کسالت‌بار برود.**
استقبال داستانی ایجادشده میان پایان فصل چهارم سریال قرار از زندان و ساخت تولید فصل پنجم آن، دقت و وسواس سازندگان آن را برای طراحی و ارائه یک داستان جذاب و گیرا همبای فصل‌های قبلی به ذهن متبادر می‌کرد؛ اما ظاهرا علاقه و اصرار به تولید، بیش از تمرکز بر فیلم‌نامه برای سازندگان سریال مهم بوده است. تشنگی مخاطب برای دیدن دوباره شخصیت‌های جذاب گذشته، هیچ‌گاه نمی‌تواند جای یک داستان خوب را در سریال‌هایی از این دست بگیرد.

سریال خارجی

درباره فصل تازه سریال «فرار از زندان»

سقوط دردناک اسکافیلد

کمال پورکاوه

برای ما علاقه‌مندان سینما که بخت آن را داشته‌ایم دوران طلایی تاریخ تلویزیون را با سریال‌هایی ناب و داستان‌هایی مهیج و شگفت‌انگیز مانند «لاست» و «۲۴» از نزدیک تجربه کنیم، هیچ خبری نمی‌توانست به اندازه تولید فصل جدید «فرار از زندان» هیجان‌انگیز و خاطره‌ساز باشد؛ سریالی که بسیاری از ما را با انبوهی از شخصیت‌های به‌یادماندنی مانند تی‌گ، سوکره، جان آبروزی، ماهون، بلیک و... همراه کرد و نگرانی از سرنوشت و فرجام آنها را به جان ما انداخت.

مایکل اسکافیلد با آن هوش و نبوغ ذاتی‌اش که همواره با راه‌حل‌های متفاوت، ناممکن را ممکن می‌کرد، خود را تبدیل به مهم‌ترین شخصیت تلویزیونی سال‌های اخیر کرده بود که مرگ ناگهانی‌اش در انتهای فصل چهارم، آه از نهاد علاقه‌مندانش برآورده بود.

حالا با خبر رستاخیز دوباره مایکل اسکافیلد و با این وعده که مرگ او دروغی بیش نبوده، شبکه فاکس، مردم را به تماشای فصل پنجم سریال قرار از زندان دعوت کرده است. دعوتی که موجی از هیجان را برای بینندگان تلویزیون که شکوفاترین دوران خود را از سر می‌گذراند، به وجود آورد؛ اما دیری نباید که بعد از بخش قسمت‌هایی از فصل جدید سریال، هیجان اولیه جای خود را به یاس و سرخوردگی داد.

چرا ممکن است از دیدن فصل جدید سریال سرخورده شوید؟ اگر برای دیدن راه و روش‌های شگفت‌انگیز مایکل اسکافیلد برای راهیای از زندانی دیگر یا کشف طرح و توطئه و معماهای پیچیده به دیدن فصل جدید سریال نشست‌ه‌اید، به کلی ناامید خواهید شد. فیلم‌نامه این فصل به جای تمرکز بر هوش و نبوغ اسکافیلد و طراحی توطئه‌های تودرتو، به سمت حادثه‌پردازی رفته و هیچ کوششی برای ساخت و پرداخت یک فرار هوشمندانه از زندان به‌هم‌ریخته و بی‌ثبات در یمن به انجام نمی‌رانند. به نحوه فرار اسکافیلد و دوستانش در فصل‌های قبل نگاه بیندازید تا فرار از زندان یمن در فصل جدید، شبیه همه فیلم‌های درجه چهاری باشد که احتمالا در سال‌های قبل دیده‌اید. در زندان یمن، نه کنشکمش و بحران جدی‌ای مطرح شده و نه شخصیت جذابی از میان آنان به تماشاکر معرفی می‌شود و تنها حادثه‌ها و اکشن‌های کوچک و کسالت‌بار هستند که وظیفه پیشبرد داستان نیم‌بند این فصل را به دوش می‌کشند.

حتی اتکا به حضور داعش و عملکرد وحشیانه آنان در ایجاد رعب و وحشت نیز نمی‌تواند بحرانی جدی و پرکشش برای درام داستانی به وجود بیاورد و همه‌چیز با مرگ مضحک سرکرده آنان و چند کیلومتر پیشروی و فرار با ماشین حل‌وفصل می‌شود. فیلم‌نامه فصل جدید، بی‌اعتنا به عناصری مانند تعلیق که در فصل‌های قبل کارکرد مهمی در طرح معما و بازی‌های ذهنی تماشاکر در حدس‌های صحیح و غلط از شناسایی دوست و دشمن و رفتار آنها داشت، با شتاب‌زدگی و بی‌ظرافتی هرچه تمام‌تر و از طریق تک‌کوبی‌های بازیگرانش، تمام ماجرا را شرح داده و هیچ ابهامی را برای ذهن مخاطب باقی نمی‌گذارد.

مسلم است که در غیاب کشش و تعلیق در داستان، این حادثه و اکشن است که باید دستاویزی برای جذب مخاطب باشد؛ مخاطبی که درگیری فیزیکی مایکل اسکافیلد برایش بیش از اینکه جذاب باشد، آزاردهنده است.

حتی درگیری اسکافیلد و پوزایدون - مرد پشت پرده و مغز متفکر توطئه‌های اجراشده- که می‌توانست نوید یک رویارویی ذهنی از طراحی نقشه‌هایی پیچیده را به مخاطب بدهد، هم چندان که باید هوشمندانه و غافلگیرکننده از آب در نمی‌آید.

❧ **گرچه ضعف فیلم‌نامه، حضور شخصیت‌هایی مانند تی‌گ و سوکره را بدون هیچ جذابیت دراماتیک، تنها تا حد یادآوری خاطرات جذاب تقلیل می‌دهد؛ اما اوج استیصال آن را می‌توان در چگونگی ارائه، اولین لحظه دیدار مایکل اسکافیلد بیمار و همسرش سارا دانست که اجرای شتاب‌زده و سرهم‌بندی‌شده کارگردان، در کنار بی‌حوصلگی بازیگران، راه هرگونه انتقال بار عاطفی و احساسی را به تماشاکر می‌بندد و صحنه‌ای که می‌توانست بدل به یکی از تأثیرگذارترین لحظه‌های سریال شود، به این شکل از دست می‌رود.**

❧ **آیا باید منتظر فصل بعدی سریال باشیم؟**
وقفه طولانی ایجادشده میان پایان فصل چهارم سریال قرار از زندان و ساخت تولید فصل پنجم آن، دقت و وسواس سازندگان آن را برای طراحی و ارائه یک داستان جذاب و گیرا همبای فصل‌های قبلی به ذهن متبادر می‌کرد؛ اما ظاهرا علاقه و اصرار به تولید، بیش از تمرکز بر فیلم‌نامه برای سازندگان سریال مهم بوده است. تشنگی مخاطب برای دیدن دوباره شخصیت‌های جذاب گذشته، هیچ‌گاه نمی‌تواند جای یک داستان خوب را در سریال‌هایی از این دست بگیرد.

❧ **به گمانم مخاطب ترجیح می‌دهد، به خاطره‌بازی با شخصیت‌های محبوب سابق مشغول باشد تا اینکه بخواهد به استقبال داستانی کم‌مایه و کسالت‌بار برود.**

